

در دهه‌ی ۹۰ قرن بیستم میلادی اصطلاحی به بازار آمد که با جار و جنجال و غریب و غوغای تبلیغاتی، مشتریان فت و فراوانی دست و پا کرد. اصطلاح اقتصاد نوین یا The New Economy به لطف بازاریابی جانانه و مجدانه‌ی سوداگران مالی، امروزه بر پیش‌خوان رسانه‌های همه‌گانی جا گرفته است. گویا این اصطلاح مدیون شکوفایی اقتصادی ایالات متحده در دهه‌ی مذکور می‌باشد. جا دارد اشاره شود که رشد اقتصادی آمریکا در این دهه، از کمترین و بی‌رمق‌ترین سرعت در قیاس با موارد مشابه پس از جنگ دوم جهانی، برخوردار بوده است و نیز بهتر است فراموش نشود که رکود رقت بار اقتصادی در سال‌های نخستین دهه‌ی ۹۰، ابتدا جورج بوش رئیس‌جمهور سابق را به هزیمت انداخت و دو سال پس از آن حزب دموکرات آمریکا را که برای چند دهه معرکه گردان بلامنازع کنگره بود، از باد و بروت و آهن و تپ خالی کرد و تا اطلاع ثانوی حزب مزبور را با گردن کج و لب و لوچمی آویزان به جای‌گاه اقلیت راند. اقتصاد نوین که از جعبه‌ی سرخاب و سفیدآب میرزا بنویس‌ها و اساتید دانشگاه و روزنامه‌نگاران بورژوا برای بزرگ کردن و بند انداختن و برو رو دادن به چهره‌ی سرمایه‌داری به دنبال هر خبر و در دل هر تفسیر و در کنار هر تعبیری، بیرون می‌آید، در ظاهر، جارچی آزادی و امکانات بی‌حد و حصری است که با خلاصی از دست منطق‌های متروک و مندرس - همی موانع کهن را جاکن کرده و تمامی سلسله مراتب و هن انگیز را به زیر کشیده و به دوزخیان روی زمین بشارت می‌دهد که به زودی "غلمان ز غره حور ز جنت به در کشیم!" اما در کنه و در باطن مقولاتی چون بهداشت همه‌گانی، بیمه‌های اجتماعی، امنیت کاری و... در قاموس اقتصاد نوین در زمره‌ی "ریخت - و - پاش"، "ولخرجی"، "اتلاف" و از همه شنیدنی‌تر "تجملاتی" است که استطاعت آن در میان نیست و چون هر دم در اندوختی و ایران یا ترکیه و تاجیکستان، کسی خیز برداشته تا کار کارگر آمریکایی و آلمانی را قاپ زده و کش برود - کارگر غربی باید "گنج دنیا" به "گنج قناعت" داده و تن رها کند تا پیرهن نخواهد و از همی این حرف‌ها گذشته "عاشق مسکین چرا چندین تجمل بایدش؟! در این هیر و ویر، دیده‌نی‌تر از همه حال و روز لوچ‌هایی است که گاه - و - بی‌گاه از

سر غفلت و صدقه‌ی عادت "چپ" خطاب می‌شوند، چرا که برای آنها اقتصاد نوین، هیولای هول‌ناک و سپاهی سنگ‌دلی است که سرمایه‌داری رثوف و رحیم و نازک‌دل محلی و ملی و میهنی را ذلیل و زمین‌گیر ساخته و چون کرکسی گشوده بال بر سراسر جهان گذر کرده است و لذا آدمیان را از شکست و مرگ، گریز نیست و لاجرم با تحیر و تحسر مرثیه ساز کرده است که "یاد باد آن روزگاران یاد باد!"

بی‌تردید باید اقتصاد نوین را با همی قد و قامتاش و رانداز کرد تا بتوان مدعیان و مواعیدشان را محک زد. باید دید بر سر اشتغال و درآمد و ثروت و بدهی چه آمده است. باید سر درآورد که آیا کارگر اقتصاد نوین، موجودی آزاد و فارغ‌بال است. باید دید که آیا رشد اقتصادی آمریکا مرهون مدل اقتصادی آن است. باید پی برد که آیا دوران جدیدی از سودآوری و تولید پا گرفته و آیا کامپیوتر و انقلاب اطلاعاتی در نو کردن اقتصاد سهمی دارد. باید به جثه و اندام دولت زل زد تا دریافت آیا تکیه شده و آب رفته است و بالاخره باید دانست که جهان گسترگی (Globalization) به خودی خود قاتق نان است و یا فی‌حد ذاته قاتل جان. این پرسش‌ها علی‌العموم موجد کند - و - کاو در اقتصاد نوین است و محل تانی و تامل که البته نوشته‌ی حاضر خیال پرداختن به آنها را ندارد و این کار را برای مجال دیگری گذاشتم. در این جا می‌خواهم تک - و - دو و تلاش و تقلاهای ایدئولوژیک و سیاسی‌یی را مرور کنم که راه را برای عروج و عریبه جویی و رسن بازی و رجزخوانی این اقتصاد آب و جارو کرده است، علی‌الخصوص که چشم غره‌ها و دندان قروچه‌ها و خط و نشان کشیدن‌ها و پرخاش‌ها و پرده‌دری‌های رایج و روزمره در منبر و محراب و کابینه و حسینیه در ایران به جلوه کردن و جولان دادن "اقتصاد نوین" ارتباط وثیق و التزام عمیق دارد.

بورژوازی آمریکا که از جنگ دوم جهانی پیروز و قدرت مندتر سر بر کرده بود و قبل از آن جنبش کارگری علی‌الخصوص جناح‌های رادیکال و سوسیالیست آن را به زانو درآورده و سرمستانه هل من مبارز می‌طلبید، سال‌های پایانی دهه‌ی ۴۰ و نیز دهه‌ی ۵۰ میلادی قرن بیستم را شاد و شنگول گذرانید. این بورژوازی فقط پیمان جدید روزولت را که بنا به مقتضیات جهانی و داخلی به آن تن داده

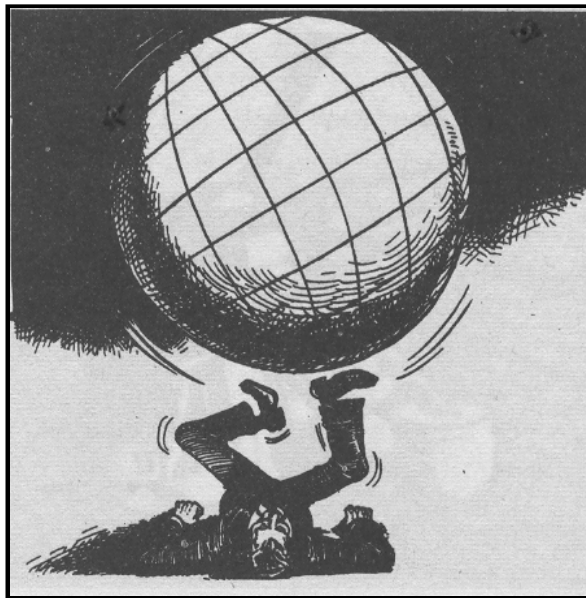
اقتصاد نوین

از فقر چاه

تا اوج ماه

مزدک فرهنگ

بود، باخت خود محسوب می‌کرد و از همان زمان برای فسخ و فیصله دادن آن دست به کار شده بود. اوج گیری جنبش‌های ضد استعماری که پرآوازه ترین آنها در ویتنام عرض اندام کرده بود، در دیوار محبس ایدئولوژیک بورژوازی ایالات متحده ترک‌هایی انداخت که از روزنه های تنگ و تاریک آن جنبش‌های جسورانه فمینیسم، سیاهان، حقوق مدنی و نافرمانی‌های ضد جنگ بیرون جهیدند و حریق بحران بزرگی به خیمه و خرگاه ایدئولوژی بدسگالان بورژوا افتاد. بحرانی که ساموئل هانتینگتون آن را "بحران دموکراسی" نامید، چرا که مردم به "عارضه‌ی تشکیک مبتلا شدند و به صراحت در سیاست،



اباحت رفتار و گفتار اصحاب زر و زور را مخالفت و عداوت کردند. دهه های ۷۰ و ۸۰ قرن مزبور صرف مهار "بحران دموکراسی" گشت و در دهه‌ی ۹۰ دیگر بار چون دهه‌ی ۵۰ رهبران نظرساز و اندیشه پرداز آمریکا به توافق بی سابقه‌ی پیرامون مکان متبرک سرمایه و بازار در زندگی آمریکایی‌ها دست یافتند. اگر ریگان و تاجر متولیان امام زاده‌ی سود و سرمایه گشتند، رهبران احزاب دموکرات و کارگر به این امام زاده دخیل بستند و از "گناهان" تاریخی خویش توبه و ندامت کردند. جنبش کارگری در برابر ایلغارهای سیاست "پول بازی"، ناصنعی کردن (de-industrialization) و اتحادیه آزاری از تک و تا افتاد و حضور متشکل آنان در اتحادیه‌ها به کم‌تر از ۱۰ درصد نیروی کار شاغل سقوط کرد و به نظر می‌رسید که از ذهن و ضمیر جامعه محو می‌شود. اما "حرم" بازار آزاد از مشتری موج می‌زد و ناکامی‌ی‌گزینه‌های محدود در انتخابات را با وفور گزینه‌های "بازار" درمان می‌کرد.

برای اوضاع و احوال جدید نام‌های گونه‌گونی پیش نهاد شد. در محافل بین‌المللی آن را "اجماع واشنگتن" نامیدند، نویسنده‌ی اقتصادی دانیل برگین (Daniel Yergin) آن را "اتفاق قول بازار" لقب داد و از همه خواندنی‌تر پیش نهاد توماس فریدمن مخبر و مفسر «نیویورک تایمز» بود که این وضعیت را "خفتان طلایی" (golden straitjacket) نام گذاری کرد تا "خفتان" آن معرف محدودیت انتخاب‌های سیاسی و "طلایی" مبشر گزینه‌های

حقوق مدنی و... اشاره کرده و دست آخر انسان عادی و معمولی عصر حاضر را در چهره‌ی "سوداگر مبتکر" (Entrepreneur) تصویر کرده بود و برای آن که کسی در حدس و گمان به خطا نرود، تصویر بیل گیت، میلیاردر آمریکایی را چاشنی‌ی مقاله‌ی خود زده بود. نکته‌ی تامل کردنی آن مقاله، این بود که حتا به رسم تعارف نیز از انسان‌های عادی یعنی کوشنده‌گان و سازمان دهنده‌گان جنبش کارگری نامی به میان نیامده بود.

به این ترتیب در دهه‌ی ۹۰، صحنه‌ی ایدئولوژیک از مصلحان و منجیان اجتماعی و کارگری خالی شد و عنان اختیار به دست فرزندان غیور بازار افتاد. از هر سو هر صدایی که در اعتراض به تفرعن نخبه‌گان، امکانات و امتیازات ثروت مندان با اصل و نسب و سد سکندر سلسله مراتب و هرم قدرت بلند می‌شد، از دهان سوداگران مبتکر بود. در قاموس اینان بازار و مردم دو روح در یک بدن بودند و هر طعن و نقدی به بازار، توهین و تهتکی به مردم و آدم‌های معمولی تلقی می‌شد و لذا بازار سهام نیویورک که سالیان سال قصر طبقات دارا بود، به خانه‌ی مردم ملقب شد.

سوداگران، این جنگ ابزار ایدئولوژیک را بر ضد دشمنان دیرینه‌ی خود یعنی کارگران و دولتیان طرف دار سیاست‌های رفاه، نشانه رفتند. سیاست اخیر، زمانی که رنگ طبقات اجتماعی می‌خورد برد بیش‌تری پیدا می‌کرد. طرفداران بازار که همیشه از کاربرد جدال طبقاتی از سوی چپ بیزار بودند، در دهه‌ی ۹۰ خود به همین حربه رو کردند. از دید آنان فعل و انفعالات بازار مبین انقلاب اجتماعی مداومی بود که به جنگ متمولین و بچه پول دارهای علاف رفته است. برای آن‌ها اقتصاد نوین زمین لرزه‌ی بود که کاخ‌های بانک داران سال خورده و دلان خودپسند سهام را به خاک می‌نشانند و سنگرهای امتیاز و احترام و اقتدار را از چنگ اهل تفرعن و تبختر و تکبر به در می‌آورد و به زنان و سیاهان و مکزیکی‌ها و محرومان می‌داد.

کیفرخواست‌ها و اعتراضاتی از این دست که در دهه‌ی ۶۰ در برابر نظم سرمایه مطرح گردید و علی‌الاصول حربه‌ی تهی‌دستان و

بی شماری باشد که بازار آزاد به ارمغان آورده است. وی چنان مجذوب و مفتون این حال و هوا بود که در اوت ۱۹۹۸ در «نیویورک تایمز» مدعی شد اگر در گذشته راه دیگری بوده است، امروز جز بازار آزاد ایدئولوژی دیگری مطلقاً وجود ندارد.

این اتفاق نظر درباره‌ی ماهیت و مقصود اقتصاد (بازار آزاد) در نزد اندیشه مندان و تحصیل کرده‌گان بورژوا، توأم با پیشرفت‌های تکنولوژیک سال‌های اخیر، چندی است که فاتحانه "اقتصاد نوین" نام گرفته است و در دهه‌ی ۹۰ برای انواع و اقسام آدم‌ها از محافظه کاران قلاوه پاره کرده تا "دموکرات‌های جدید" و از برنده‌گان نوبل اقتصاد تا بی سوادان عالی رتبه، بازار آزاد نشان گر سیستمی مردمی شد که در مقام سازمان اجتماعی بسیار دمکراتیک‌تر از حکومت‌های محصول انتخابات آزاد بود و لذا بازار نه تنها میان دار مبادله که سکان دار اتفاق نظر و اجماع آرا نیز گردید. در سایه‌ی این تاملات حکیمانه، سخن گوی بازار سهام نیویورک، قیمت سهام را شاخص شور عمومی و خرید و فروش سهام را از جانب مردم، "آداب ضروری و ارکان حتمی دموکراسی" قلمداد کرد.

هفته نامه‌ی «نیوزویک»، با پشت جلدی که اختصاص به پایان قرن بیستم داشت، عنوان "ادای احترام به انسان عادی" را برای مطلب اصلی خود انتخاب کرده بود. نویسنده‌ی این مقاله، اظهار نظر کرده بود که تاریخ انسان به دست آدم‌های معمولی و عادی متحول شده و از جمله به مبارزان حق رای عمومی، فمینیسم، جنبش ضد جنگ، جنبش

از قدرت محرومان بود که با جنبش کارگری و دیگر جنبش‌های عدالت خواهانه تداعی می‌شد، اکنون چون تیغی به کف زنگیان مست سرمایه افتاده بود.

در اوج مبارزات ضد جنگ در سال ۱۹۶۸، اصحاب بازار توانستند لوله‌ی تفنگ جدال طبقاتی را به سوی مخالفان برگردانند. آنان مصاف طبقاتی را میان کارگران میهن پرست که به صفت "اکثریت خاموش" متصف شده بودند و نخبه‌گان نوین یا "نظام لیبرال" و فرزندان لوس و عزیزدردانه‌ی آنها که پرچم آمریکا را به آتش می‌کشیدند، رقم می‌زدند. حال در برابر مردم عادی و متوسط و اکثریت خاموش، روزنامه نگاران، اساتید، سیاست مداران و بنیادهای لیبرال ایستاده بودند که از جانب مشتی بی عار و بی درد هالیوود نیرو می‌گرفتند و حمایت می‌شدند. طلایه داران بازار از آن سالها غیض و کینه‌ی مردم را بر دنیای مخوف این نظام لیبرال می‌شوراندند. نظامی که در آن روشن فکران لامذهب از هر فرصتی برای منکوب کردن ارزش‌های آمریکاییان سود می‌جستند، نظامی که مسئول جرم و جنایت و ناامنی در خیابان‌ها بود، نظامی که به محرومیت‌های بزرگ فرهنگی دامن می‌زد، نظامی که بی احترامی و اسائهی ادب به نظامیان دلاور آمریکا را رواج می‌داد، روشن اندیشان عرفی که ارزش‌های خانواده‌گی را به سخره می‌گرفتند، قاضیانی که با مجرمان مدارا می‌کردند و سیاست مدارانی که در ستیز با کمونیزم کاهلی و سهل‌انگاری می‌کردند. آنان توانستند با این کارزار فرهنگی راه را برای روی کار آمدن رونالد ریگان هموار کنند. ریگان با تقدیس میهن پرستی، جدال فرهنگی و ارزش‌های خانواده‌گی، قادر شد بسیاری از کارگران را به ائتلاف با خود به کشاند.

مدافعان بازار - اگرچه در آوردگاه فرهنگی و ایدئولوژیک به پیروزی رسیده بودند، اما هرگز علی‌الخصوص آن جا که به پایه‌های کارگری‌شان مربوط می‌شد نه توانستند تایید بی چون و چرای آنها را برای بازار آزاد به دست آورند. مشاور سیاسی ریگان و بوش، لی اتواتر (Lee Atwater)، در سال ۱۹۸۴ اظهار کرده بود که کارگران در حوزه‌های انتخاباتی آنان وقتی به مسایل اقتصادی می‌رسد بسیار لیبرال هستند و اگر نه توانیم با مخاصمات فرهنگی حواس‌شان را پرت کنیم، به جمهوری خواهان رای نه خواهند داد. حتی دیوید استاکمن، مسئول بودجه‌ی

دولت ریگان در کتاب خود مجبور شد اعتراف کند که مردم آمریکا در صحنه‌ی اقتصاد - سوسیال دموکرات می‌باشند. عاقبت الامر، ماشین جنگ و جدال فرهنگی دست راستی‌های بازارپرست در سربلایی استیضاح کلینتون به خاطر افتضاح جنسی به روغن سوزی و پت پت کردن افتاد. لامحاله، مدافعان بازار خود را با ابداع تئوری‌های مدیریت و تبلیغات و کتابچه‌ها و بروشورهای مربوط به سرمایه‌گذاری، برای رودررویی اقتصادی آماده کردند. اکنون به جای درگیری با مخالفان ارزش‌های خانواده‌گی، میهن پرستی، نظامی‌گری و... باید با بزه کاران خودخواه و خودپسند اقتصادی دست به گریبان شد. بزه کارانی که با تشویق حداقل دست مزد، نظارت دولت، وضع مقررات، تقسیم ثروت و وضع مالیات با بازار که مبین اراده‌ی مردم بود، در افتاده بودند.

در عناد اقتصادی با مخالفان خود، کوتولان بازار آزاد، به جای تخفیف و تحقیر آمال و آرزوهای دهه‌ی ۶۰، آنها را بر گرفتند و به سود خود دست کاری کردند. با فراغت از تخاصم فرهنگی در پیکار اقتصادی، ایمان به خداوند را در پای اعتقاد به بازار بر مذبح نشانند و زیر پای قشریون مسیحی و سازمان‌هایی مانند "اکثریت اخلاقی" را خالی کردند. آنها تا آن جا پیش رفتند که پاره‌یی از تئوری‌های تازه‌ی خود در مدیریت را به استراتژی ویت کنگها تشبیه کردند! ارزش‌های خانواده‌گی دوران ریگان را مجاله کردند و به جای سینه چاک دادن برای مقام سنتی زنان و کودکان، خواستار ورود هرچه بیشتر این دو به بازار کار شدند. حال هر نقصان و حرمانی را با ارجاع به نص صریح بازار پاسخ می‌گفتند. بیره‌ای اقتصادی آسیا به ورطه‌ی هلاکت افتادند، چرا که مهار جامعه به دست متنفذین بود و نه در کف باکفایت بازار. اقتصاد اروپای غربی به انسداد و انجماد افتاده بود، چرا که تئوری‌های دولت رفاه، اراده‌ی مردم را که در بازار متجلی شده بود، به هیچ گرفته بودند.

ترک تازوی دل باخته‌گان بازار آزاد به جایی رسید که جیمز تارانتو، مدیر وال استریت ژورنال اینترنتی، بی ذره‌یی شرم و حیا مدعی شد که جامعه‌ی آمریکا به لطف دموکراسی بازار و مالکیت فراگیر سهام، اکنون بیش از هر جامعه‌یی در تاریخ به جامعه‌ی ایده‌آل مارکس نزدیکتر است! و چنین شد که از برکات جدال فرهنگی و

جهاد اقتصادی، بازار آزاد عنان گسیخته‌تر از هر زمان در ۸۰ سال گذشته در تن پوش "اقتصاد نوین" مالک الرقاب جسم و جان آدمیان شد. بررسی "ثمرات" اقتصاد نوین که در هیات فقر و فاقه، رشد بی سواد، عروج جهل و خرافه، سوء تغذیه، تخریب بهداشت، کاهش دردناک متوسط عمر، رونق شرم آور فروش اعضا و جوارح کودکان خیابانی، یاس، ناامنی، ... و هزاران درد بی درمان دیگر، مایه‌ی خون جگر و درد استخوان سوز میلیون‌ها مردم شده است را به نوشته‌ی دیگری واگذار می‌کنم. در این جا تنها اشاره کنم که عریبه‌های "جامعه مدنی"، "حکومت قانون"، "قرائت انسانی از دین"، "جامعه‌ی چند صدایی" و... که از حلقوم قذکوتاهان درازگوی "دوم خرداد" بر سر میدان‌های سیاست شنیده می‌شود، شباهت تامل برانگیزی با دل مشغولی‌های گزمه‌های "جدال فرهنگی" و "جهاد اقتصادی" دارد، چرا که هدف همتاهای ایرانی آنها چیزی جز به تخت نشانند "اقتصاد نوین" نیست، موضوعی که جا دارد جدا و مستقلا در تبیین سیر تطور و تحول جمهوری اسلامی به آن پرداخته شود.

## منتشر شد

### ملی گرایان و افسانه‌ی دموکراسی



کارنامه‌ی مصدق در پرتو

جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی

نویسنده: بهزاد کاظمی  
نشر: نظم کارگر

B. Kazemi

B.M.Box 2699

London WC1N 3XX-UK